

## نگاهی انتقادی به مبانی تفکر اخلاقی سارتر

رحیم دهقان سیمکانی\*

چکیده

نظریه اخلاقی سارتر مشکلات خاصی دارد که نمی‌توان به آنها بی‌توجه بود. او با داشتن مبنایی الحادی، اندیشه‌های اخلاقی خود را بر نوعی نگرش اومانستی ملازم با حذف واجب‌الوجود مبتنی ساخته است. انسان‌محوری، نفسی رئالیسم اخلاقی، امکان نداشتن دوستی با انسان‌های دیگر، ناکارآمد بودن قوانین اخلاقی در تنظیم رفتارهای انسان‌ها، ارائه ندادن معیار مناسب برای تنظیم رفتارها، و بی‌معنا شدن اخلاق یا ترویج نوعی آثارشیمم اخلاقی، از جمله پیامدهای اندیشه‌های اخلاقی سارتر است که به‌طور قابل توجهی از اعتبار این نظریه می‌کاهد. این نوشتار بر آن است تا ضمن تحلیل نظریه اخلاقی سارتر، برخی از اشکالات آن را نشان دهد. روش این مقاله در مراجعه به آرا، استنادی و در تبیین محتوا، تحلیلی - انتقادی است.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، اگزیستانسیالیسم، اومانسیم، آزادی و سارتر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

r.dehghan88@yahoo.com

\*دانشجوی دکتری دینی‌پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب

دریافت: ۹۰/۱۰/۱۵ - پذیرش: ۹۱/۱/۲۸

پژوهشگاه علوم انسانی

## مقدمه

آثار فلسفی ژان پل سارتر (۱۸۸۳-۱۹۶۹م) کاملاً تحت تأثیر مباحث فلسفی است که در زمان او در آلمان جریان داشته است. او مانند بسیاری از متفکران معاصرش به بحث‌های فلسفی رایج در فرانسه قانع نیست و خود را بیشتر درگیر مباحثی کرده که تحت تأثیر هوسرل و هایدگر آغاز شده است. در دوره زندگی او افکار مارکسیستی بسیار رواج داشت و او به شدت تحت تأثیر جو کمونیستی حاکم بر آن زمان فرانسه بود.<sup>۱</sup> او به مارکسیسم و مبانی آن علاقه بسیاری داشت. هرچند از سال ۱۹۵۶م حمایت بی‌دریغ خود را از مارکسیسم قطع کرد، اما با این حال، معتقد بود که «مارکسیسم اگرچه فلسفه‌ای کامل برای تمام آینده نیست، یگانه فلسفه زنده در زمان است».<sup>۲</sup> تعلق خاطر او به افکار مارکسیستی باعث شد تا سارتر بسیاری از افکار خود را در قالب ادبیات مارکسیستی عرضه کند.<sup>۳</sup>

سارتر در عین حال یک اگزیستانسیالیست است. اصطلاح اگزیستانسیالیسم برخلاف دیگر ایسم‌ها به مشرب فکری واحدی اشاره ندارد. این اصطلاح را برای اشاره به فلاسفه‌ای به کار می‌برند که در عین داشتن برخی شباهت‌ها، اختلاف‌های قابل توجهی نیز با یکدیگر دارند. فلاسفه‌ای که تحت این اصطلاح جای می‌گیرند را می‌توان تحت دو دسته ملحد و خدا‌باور دسته‌بندی کرد. از میان اگزیستانسیالیست‌های خدا‌باور می‌توان به کی‌یرکه گور، یاسپرس و گابریل مارسل اشاره کرد. همچنین از میان اگزیستانسیالیست‌های ملحد می‌توان از سارتر و کامو نام برد. در میان متفکرانی که تحت عنوان اگزیستانسیالیست از آنها یاد می‌شود، هیچ‌یک به غیر از سارتر با عنوان اگزیستانسیالیست از خود یاد نکرده، حتی برخی از این فلاسفه از جمله هایدگر و مارسل با به‌کار بردن این نام برای خود مخالفت کرده‌اند.

با تمام اختلافات میان متفکران اگزیستانس، برخی ویژگی‌های مشترک میان آنها وجود دارد. یکی از این ویژگی‌های مشترک این فلاسفه که علت نام‌گذاری آنان نیز تلقی می‌شود، این است که همه آنها معتقدند وجود انسان بر ماهیتش مقدم است. منظور فلاسفه‌اگزیستانس از این ایده این است که فقط انسان بر حسب علاقه و انتخاب خودش ماهیت خودش را می‌سازد.<sup>۴</sup> به بیان دیگر، انسان همواره در راه ساختن خود است و شکل از پیش تعیین شده‌ای ندارد.<sup>۵</sup> نکته‌بنیادی دیگر، تکیه‌همه این فیلسوفان بر ایده «آزادی» است

و بنیاد اصلی اندیشه سارتر «آزادی» است. سارتر اندیشه‌های خود را بر همین دو عنصر بنیان نهاده است. با توجه به این مبانی اگزیستنیالیستی که سارتر برای اندیشه‌های خود اتخاذ کرده است، اندیشه‌های وی در باب اخلاق چه سمت و سویی خواهد یافت؟ آیا با توجه به این مبانی، اندیشه‌های او در باب اخلاق موجه خواهد بود؟

این مقاله در سه بخش کلی به تبیین و نقد مبانی اندیشه‌های اخلاقی سارتر خواهد پرداخت. از آنجا که مباحث سارتر در باب اخلاق، بر انسان‌شناسی او مبتنی است و معطوف بر این است که چگونه یک زندگی ارزشمند انسانی ممکن است، در بخش نخست، نگرش او درباره انسان تبیین می‌شود. فلسفه سارتر نوعی از انسان‌شناسی ارائه می‌دهد که بر اندیشه انسان‌محوری بنیان نهاده شده است و البته اندیشه‌های وی در باب اخلاق نیز که جزئی از اندیشه‌های فلسفی اوست، مدیون نگرش انسان‌شناختی او می‌باشد. نگرش سارتر به انسان متأثر از نوع جهان‌بینی او، و اندیشه‌های وی در باب اخلاق متأثر از نوع نگرش او به انسان است. بخش دوم مقاله به تبیین مبانی اندیشه‌های سارتر در باب اخلاق پرداخته و گام سوم به نقد اندیشه‌های وی در باب اخلاق پرداخته است.

توجه به این نکته نیز لازم است که مباحث سارتر در مورد اخلاق، بیشتر معطوف بر این است که براساس پیش‌فرض‌ها و مبادی تصویری و تصدیقی، پشتوانه‌ای نظری برای گزاره‌های اخلاقی فراهم‌کنند. او در پی آن است تا با ارائه نوعی نگرش وجودشناختی مبتنی بر اومانیزم الحادی نشان دهد که چگونه یک زندگی ارزشمند انسانی ممکن است. از این‌رو، مباحث ایشان در اخلاق، بیشتر ناظر به مباحث فرااخلاقی است.

## ۱. انسان‌شناسی سارتر

نظریه اخلاقی ژان‌پل سارتر را بدون رجوع به انسان‌شناسی او نمی‌توان تبیین و ارزیابی کرد. در واقع، سارتر مبانی نظریه‌اخلاقی خود را با توجه به وجود خاص انسانی و تفاوت او با دیگر موجودات پی‌ریزی کرده است. او از متفکران اصالت‌الوجودی و در عین حال، منادی انسان‌مداری است. منظور سارتر از اصالت وجود در انسان، این است که در بین موجودات گوناگون موجودی به نام انسان یافت می‌شود که وجودش بر ماهیتش مقدم است. در فلسفه سارتر بحث از اینکه «ماهیت انسانی چیست؟» جایی ندارد، بلکه تمام توصیفات سارتر از وجود انسانی، برآمده از تلقی سارتر از وجود، و نه ماهیت انسانی است. توضیح

اینکه هر صنعتگری پیش از ساختن مصنوع خود از ماهیت و چیستی آن آگاه است و پیشاپیش، از آنچه می‌خواهد بسازد، تصویری در ذهن دارد و مصنوع خود را طبق ماهیت پایدار و ثابت می‌سازد و به وجود می‌آورد. هر موجودی - غیر از انسان - ماهیتی از پیش تعیین شده دارد و یکنواخت است که برای همیشه آن ماهیت را خواهد داشت. برای مثال، دانه گندمی که بر جوانه و ساقه گندم به بار می‌نشیند، پیشاپیش معلوم و محتوم است که دانه گندم خواهد بود و امکان دیگری برای آن وجود ندارد. در این گونه موجودات می‌توان گفت که ماهیت آنها بر وجود، مقدم است. اما در انسان این قضیه برعکس است؛ یعنی انسانیت و چیستی و چگونگی او از پیش تعیین شده نیست. به بیان دیگر، اصلاً چیزی به نام طبیعت ثابت و پایدار انسان که در همه انسان‌ها مشترک باشد، وجود ندارد. انسان موجودی نیست که ماهیتش از قبل تعیین شده باشد، بلکه آن چیزی می‌شود که خودش می‌خواهد. در بین موجودات گوناگون، تنها انسان است که می‌تواند آزادانه به خودش شکل دهد و ماهیتی را که خواسته است، بپذیرد.<sup>۶</sup> از این رو، انسان محکوم به هیچ چیزی نیست؛ یعنی در تعیین بخشیدن به خودش کاملاً آزاد و رهاست، نه اسیر جبر تاریخ، نه گرفتار شرایط محیط و نه حتی تحت حاکمیت خداست. از آنجا که مسئله آزادی انسان در نگرش انسان‌شناختی سارتر بسیار اهمیت دارد، او منکر وجود خدا می‌شود؛<sup>۷</sup> چراکه در غیر این صورت، آزادی انسان در تعیین مسیر آینده‌اش نفی خواهد شد.

البته سارتر غیر از خدا، مشکل دیگری نیز پیش رو دارد و آن طبیعت یا فطرت از پیش تعیین شده انسان است که برخی امور را نسبت به آینده او رقم می‌زند، از این رو، در روند اندیشه خود، فطرت و طبیعت انسانی را نیز کنار می‌گذارد و می‌گوید:

بشر خود را می‌سازد. بشر نخست، موجود ساخته و پرداخته‌ای نیست، بلکه با انتخاب اخلاق خود، خویش را می‌سازد و اقتضای کار چنان است که نمی‌تواند هیچ اخلاقی را انتخاب نکند... بشر آزاد است و هیچ‌گونه طبیعت بشری، که بتوان بر آن تکیه کرد، وجود ندارد... در حقیقت، امور جهان چنان خواهد بود که بشر تصمیم می‌گیرد آن چنان باشد.<sup>۸</sup>

سارتر با انکار خداوند و نیز فطرت انسانی، با طرحی بی‌هدف و بی‌پهلو از آفرینش روبه‌رو می‌شود. در این نگرش، حرکت به سمت کمال و خدایی شدن به عنوان هدف آفرینش، معنا نخواهد داشت. با این حال، سارتر ناچار است تا هدفی را برای انسان طراحی کند و مسیری را برای او مشخص کند تا سرگردان نباشد، از این رو، توصیه می‌کند که هر انسانی

باید در سراسر حیات خود فقط بر خویش متمرکز شود.<sup>۹</sup> در این نگرش، آگاهی من از خودم برای مطرح‌سازی خودم به سوی آنچه من برای همانند کردن خودم با خودم فاقد آن هستم، دلالت دارد و این، همان ساختار آرزو و حرکت به سوی کمال است. چنین انسانی دیگر خدایی ندارد تا بخواهد به سوی او حرکت کند، بلکه باید خودش گام به گام، وجود خودش را در درون خود محقق کرده و خود را خلق کند تا کامل شود. این انسان آرزو دارد خدا شود، اما خدا امری خودمتناقض است.<sup>۱۰</sup> حضور انسان در جهان، عبارت از آرزوی «در خود بودن» است؛ به این معنا که همواره در تلاش برای بنیان نهادن هستی خویش است. البته آن هستی که «برای خود» آرزو می‌کند، از خویشتن سرچشمه می‌گیرد. به بیان دیگر، او هستی خویش را در خودش بنیان می‌نهد و این همان آرمان خدا شدن و حرکت به سوی کمال است. ما همیشه می‌کوشیم شرکت خود را برای ساختن انسانیت به مثابه یک عین تاریخی که سرنوشت خویش را به اجرا درمی‌آورد، تجربه کنیم، ولی هرگز نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم، زیرا بیرون از انسانیت، به این مثابه چیزی وجود ندارد.<sup>۱۱</sup>

انسان در اساس خود آرزومند است خدا شود. هرگونه حضور انسان در جهان یک شور است از این نظر که طرحی برای از دست دادن خود به سمت بنیان نهادن هستی و ساختن وجود خودبنیانی است که مذهب آن را خدا می‌نامد.<sup>۱۲</sup> در پی این امر، ارسال پیامبران نیز امری اسطوره‌ای و غیرواقعی خواهد بود، از این رو، سارتر معتقد است که اوقات، جدی‌تر از آنند که خود را با ریشخند پیامبران بسیار مضحک، سرگرم کنیم.<sup>۱۳</sup>

این نوع نگرش به انسان، نشان می‌دهد که سارتر بارزترین نمونه طغیان انسان در برابر خداست. الحاد او به طور کامل روشن و بدون ابهام است و او در مقوله الهیات چیزی جز انسان نمی‌بیند. مرکزیت انسان در تلقی‌های کلامی او به نهایت خود رسیده است. «من» سارتر، آن‌چنان طغیان‌گر است که حتی جایی برای اشتراک موجودات «دیگر» در این قلمرو باقی نمی‌گذارد، چه رسد به اینکه جایی برای حضور خداوند قائل شود. الحاد سارتر، چیزی فراتر از الحاد فوئر باخ است که می‌گفت: انسان خدا را به صورت خود می‌سازد و معتقد بود که انسان آنچه از کمال ندارد، در خدای ذهنی خود ترسیم می‌کند،<sup>۱۴</sup> از این رو، انسان خالق خدا [خدای مفهومی و آرمانی] است. اما سارتر معتقد است که انسان حتی نباید آرزو کند که کمال خدایی داشته باشد، بلکه باید کمال «در خود» را آرمان خویش قرار دهد.

سارتر می‌گوید: «اگزیستانسیالیسم کوششی است برای استخراج کلیه آثار و نتایج مترتب بر وضعی منسجم، بدون اتکا بهواجب‌الوجود».<sup>۱۵</sup> او حتی گام را از این نیز فراتر نهاده و فکرکردن در باب خداوند را نیز امری بیهوده تلقی می‌کند که انسان نباید وقت خود را به منظور آن تلف کند. بر این اساس، معتقد است که «اگزیستانسیالیسم همت خود را وقف اثبات بطلان وجود واجب‌الوجود نمی‌کند، بلکه اعلام می‌کند که بود و نبود آن فرقی برای انسان ندارد».<sup>۱۶</sup> به دیگر بیان، از نظر سارتر بحث در باب مسئله‌وجود یا عدم وجود واجب‌الوجود، بحثی بیهوده است:

به عقیده‌ها مسئله‌ساسی، بودن واجب‌الوجود نیست، مهم آن است که بشر باید خود شخصاً خویش را بازیابد و یقین کند که هیچ چیز نمی‌تواند او را از خود رهایی دهد، حتی اگر دلیلی بیابد که بودن واجب‌الوجود بر او ثابت شود.<sup>۱۷</sup>

با این حال، او برای دفاع از اصل آزادی انسان، به نفی خداوند حکم کرده و آن را امری خودمتناقض می‌داند تا بتواند فلسفه خود را بر خودبنیانی بشر پایه‌ریزی کند:

نه تنها خدا به عنوان یک واقعیت وجود ندارد، بلکه اصلاً خدایی نمی‌تواند باشد، زیرا تأکید کردن بر وجود خدا، در واقع، اعلام کردن یک قضیه متناقض با لذات است. پس خدایی نمی‌تواند باشد و کوشش انسان از برای [اثبات] الوهیت، عقیم است.<sup>۱۸</sup>

نگرش سارتر به انسان و انکار خداوند پیامدهایی را برای فلسفه سارتر در پی دارد. عمده‌ترین نتیجه‌الحد سارتر، قائم بودن عالم بر بشر و شیوع نوعی اومانیزم الحادی است. در این نگرش، ظهورعالم تنها به واسطه حضور انسان است و بدون حضور او این جهان هیچ معنا و ظهوری ندارد. سارتر معنا و صورت و ظهور جهان را قائم به انسان می‌کند. وی با حذف خدا شأن خالقیت را به خود انسان واگذار می‌کند:

خدایی وجود ندارد که مفهوم طبیعت [ماهیت] انسانی در ذات او حاصل باشد. آدمی هست و بس... انسان چیزی نیست جز همان که از خویش ساخته است و این نخستین اصل اصالت وجود است.<sup>۱۹</sup>

قائل شدن به صفت خالقیت برای انسان، درون‌مایه اصلی اگزیستانسیالیسم سارتر است. سارتر بدین‌وسیله بنیادهای تئوری اخلاقی خود را فراهم‌آورده است. در واقع، تئوری اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتر براساس تقدم وجود انسان بر ماهیتش و آزادی مطلق او همراه با انکار خدا و نیز قائل شدن به صفت خالقیت برای انسان شکل می‌گیرد. انسان در ابتدا فقط وجود دارد، اما به عهده خود او گذارده شده است که چه ماهیتی برای خود خلق

کند. به عبارت دیگر، انسان هست، ولی چیستی خود را خودش خلق می‌کند، از این‌رو، سارتر اخلاق را همپایه‌هنر می‌داند:

وجه مشترک میان هنر و اخلاق این است که در هر دو مورد، ما با آفرینش و ابداع سرو کار داریم. در جهان اخلاق نیز ما می‌توانیم قبل از عمل و به بداهت عقل، درباره آنچه باید آفریده شود تصمیم بگیریم.<sup>۲۰</sup>

در این نگرش، انسان در تمام تعاملات اجتماعی و فردی خود، باید اعمال و افعال خود را به گونه‌ای تنظیم کند که در مسیر خلق هویت خویش قرار گیرد. در واقع، او باید تمام رفتارها را آن‌گونه که خودش انتخاب می‌کند و آن‌گونه که خودش می‌خواهد انجام دهد، از این‌رو، انسان به سبب بهره‌مند بودن از «آزادی مطلق»، برای کارهای خود عذری نیافته و وسیله‌ای نمی‌یابد تا مسئولیت وجود خود را بر آن بار کند.<sup>۲۱</sup> او مختار است تا آنچه را بخواهد انتخاب کند. بر اساس این مبنا گویا هر انسانی خدای عالم خود است و در واقع انسان نیست، بلکه خداست.

آیا بر اساس این نوع نگرش به انسان در فلسفه سارتر، اندیشه‌های وی در باب اخلاق قابل توجه خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا مبانی اندیشه‌های سارتر در باب اخلاق را بیان کرده، سپس قضاوت خواهیم کرد که آیا توجه‌پذیر هست یا نیست.

## ۲. مبانی اندیشه سارتر در باب اخلاق

تئوری اخلاقی سارتر بر چند اصل مبتنی است:

۲-۱. براساس تبیین انسان‌شناختی سارتر، معنا و ظهور عالم در نظر ایشان منوط به وجود انسان و انکار خداست، از این‌رو، ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های اخلاقی، تنها در قلمرو عالم انسانی با تکیه بر نوعی اومانیزم الحادی معنا می‌یابند. سارتر با حذف واجب‌الوجود، مدعی می‌شود که تمام ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های اخلاقی، تنها توسط انسان و برای انسان آفریده می‌شود. درحقیقت، ناظر آرمانی در اندیشه سارتر خود انسان است و منظر اخلاقی که معیار تفکیک حکم اخلاقی از غیر اخلاقی است نیز براساس محوریت انسان حاکم خواهد بود. در واقع، هر فعلی را که انسان انتخاب کند خوب، و هر آنچه اختیار و انتخاب نکند بد خواهد بود.

۲-۲. مراد سارتر از انسان، به هیچ‌وجه انسان کلی نیست، چه اینکه در اگزیستانسیالیسم سارتری همواره فرد مورد توجه است، نه انسان کلی، از این‌رو، می‌توان

فرد بودن و تکیه بر فردیت را یکی از اساسی‌ترین اصول اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتر دانست. اخلاق به فرد انسانی مرتبط بوده و آنچه عملی را اخلاقی می‌کند از فردی بودن آن عمل برمی‌آید.<sup>۲۲</sup> سارتر یکی از شاخص‌های مهم مورد نظر خود را توجه به عمل فردی می‌داند، زیرا اگر انسان تاریخ را می‌سازد، لازم است نشان داده شود که اعمال انسان، نوعی ساختار دیالکتیکی درونی دارد و «تمام دیالکتیک تاریخی، بر عمل فردی مبتنی است».<sup>۲۳</sup>

۲-۳. انسان موجودی است که وجودش بر ماهیتش مقدم است؛ یعنی هیچ شکل از پیش تعیین شده‌ای ندارد و به خود او وانهاده شده است. او با انتخاب‌های خود، هویت خود را می‌سازد و البته مسئولیت تمام انتخاب‌هایش را باید بپذیرد. سارتر هستی را به «هستی فینفسه» که وجودی پر، گزاف و عین خود است و همچنین «هستی لئفسه» که وجودی خالی، متناقض و بیرون از خود است، تقسیم می‌کند. مراد سارتر از هستی لئفسه همان وجود فرد انسانی است که از نظر وی وجودش بر ماهیتش مقدم است. فرد انسانی یا همان هستی لئفسه، اختیار مطلق دارد تا از خود هرچه می‌خواهد بسازد. البته از آنجا که فرد انسانی، موجودی است که به خود وانهاده شده تا از خود هرچه می‌خواهد بسازد، مسئولیت آنچه از خود می‌سازد به عهده خود اوست. بنابراین، از نظر سارتر فرد انسانی مسئول آنچه می‌شود است. فرد انسان باید مسئولیت آنچه از خودش می‌سازد را بپذیرد. سارتر می‌گوید: «من از لحظه ظهورم در هستی، بار جهان را به تنهایی به دوش می‌کشم، بی‌آنکه هیچ چیزی یا هیچ کسی بتواند آن را سبب کند».<sup>۲۴</sup>

درواقع، سارتر فرد انسانی را کاملاً مسئول تمام حوادثی می‌داند که در عالم او رخ می‌دهد، حتی اگر این اتفاق جنگی باشد که وی هیچ نقشی در آن نداشته است. سارتر بیان می‌دارد که چون معنای عالم را فرد انسانی می‌آفریند، حتی اگر جنگی در میان باشد که فرد انسانی در آن حضور فیزیکی نداشته باشد، آن جنگ را وی انتخاب کرده و به نوعی اوست که دستور جنگ را اعلان کرده و مسئولیت آن با اوست. بدین ترتیب، اگر جنگی در جهان انسانی رخ داده باشد تمام افراد آدمیان مسئول آن هستند و این به معنای آن است که تمامی آدمیان، به کشتن و نابودی یکدیگر حکم کرده‌اند. در این جنگ، دست‌کم یک طرف جنگ، قصد نقض آزادی دیگران را داشته است، از این رو، هر کس از طرف ناقض آزادی دفاع کند، گویی خود فرمان نقض آزادی را اعلان کرده است، و هر که طرفدار کسانی باشد که



از آزادی دفاع می‌کنند، وی دفاع از آزادی و حفظ آن را برای بشریت انتخاب کرده است. حال، فرض بگیریم که در جهان جنگی رخ داده است که در آن، دو طرف قصد نقض آزادی دیگری را دارند، در این صورت، تمام انسان‌های موجود در آن زمانه، مسئول جنگ هستند و قصد نقض آزادی دیگری را داشته‌اند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تمام انسان‌ها عملی ضد اخلاقی انجام داده‌اند.

آگاهی از این مسئولیت، البته رنج‌آور و طاقت‌فرساست.<sup>۲۵</sup> دانستن اینکه هر چیزی به روی ما گشوده است، دانستن اینکه می‌توانیم هر چه را می‌پسندیم، انجام دهیم و هر آنچه می‌خواهیم باشیم، امری است که اغلب ما تحمل آن را دشوار می‌یابیم. این اضطراب و درد، نتیجه آگاهی از این واقعیت است که همه چیز بر عهده ماست. این اضطراب و ترس آگاهی برآمده از آزادی و مسئولیت در برابر آن است، چراکه «بسیار راحت‌تر می‌بود اگر تعیین شده و مجبور می‌بودیم، زیرا در آن صورت اگر نادرست یا احمقانه عمل می‌کردیم، همواره قادر می‌بودیم از عوامل بیرونی و تعیین‌کننده‌کنش‌هایمان عذر و بهانه‌ای بسازیم. هیچ طبیعت انسانی یا فردی باعث نمی‌شود که من حریصانه عمل کنم، اگر چنین کنم از آن روست که انتخاب کرده‌ام. بنابراین، تمام مسئولیت‌آن با من است».<sup>۲۶</sup> سارتر معتقد است که انسان باید وجود آزادی را در خود بپذیرد و تلاش کند که ماهیت خود را با مسئولیت و انتخاب خویش بسازد. او می‌گوید: «اضطراب اخلاقی هنگامی رخ می‌دهد که من خودم را در رابطه‌ای اساسی با ارزش‌ها می‌یابم».<sup>۲۷</sup>

از نظر سارتر عده‌ای با فریب، از زیر بار این مسئولیت سنگین شانه خالی می‌کنند که این نوعی خودفریبی است و ارزش انسان را در حد قرار گرفتن به عنوان شیئی در کنار دیگر اشیا تقلیل می‌دهد. این خودفریبی به این شکل رخ می‌دهد که انسان، لاف‌باز بودن خود را نفی کرده و آزادی خود را از خود پنهان می‌سازد. سارتر می‌خواهد نشان دهد که چگونه فرد انسانی با نفی آزادی خود، لاف‌باز بودن خود را انکار کرده؛ و با این انکار از زیر بار مسئولیت رفتار و اعمال خود، شانه خالی می‌کند؛ از «مسئولیتی که به معنای آگاهی از باعث بی‌چون و چرای یک واقعه و یا یک چیز بودن است».<sup>۲۸</sup>

۲-۴. انسان در فعل خود باید کاملاً آزادانه و مستقل انتخاب کند، از این‌رو، در این جهان بینی، آزادی مطلق، ارزش ذاتی داشته و باید با «دیگران»، از جمله «خدا» مبارزه کرد و

آنها را شکست داد و نگذاشت «من» را اسیر خود کرده و آزادی «من» را محدود کنند. «من» باید سعی کنم بر «دیگران» فائق شوم. آنچه برای من قابل ارزش است این است که دیگری را اسیر خود سازم، گرچه دیگری هم در فکر اسیر ساختن من است. این مبارزه پیگیر بین هستی من با هستی دیگری، همیشه برقرار است.<sup>۲۹</sup>

در نظر سارتر، خدا نمونهای کامل «دیگری» است.<sup>۳۰</sup> سخن گفتن از آزادی انسان در ارتباطش با خدا بی معناست، زیرا در این صورت، انسان در برابر خدا یک شیء محض و مانند دیگر اشیا فاقد هرگونه آزادی خواهد بود. انسانی که از چشم خدا به خود می نگرد با خود راستینش که عبارت از «سوبجکتیویته» است، بیگانه شده و صرفاً شیئی بی ارزش در کنار دیگر اشیا تبدیل می شود.

سارتر معتقد است که انسان مسیحی آنچه را خدا برایش معین کرده است، به عنوان تنها تعیین راستین می پذیرد و در زندگی اش می کوشد تا انتظارات الهی را برآورده سازد. او برای دانستن اینکه چه خواهد بود به دیگری (خدا) اتکا می کند. حال آنکه این درک از رابطه میان خدا و انسان مهم ترین رکن وجودی انسان، یعنی آزادی را نفی می کند، در نتیجه، انسان «ابژه محض» و خدا «سوژه محض» خواهد بود. انسان معنای وجود خود را از بیرون دریافت خواهد کرد و خود را با تعریفی که خدا از او ارائه می دهد، تعریف خواهد کرد. این امر به معنای از خود بیگانگی انسان است. انسان در برابر چنین خدایی احساس شرم کرده و هویت خود را از دست می دهد. این، منشأ ترس انسان از خداست.

این شرم در برابر خداست؛ یعنی درک ابژه - بودن من در برابر سوژه ای که هرگز نمی تواند ابژه شود. بدین ترتیب، من به حالت ابژه - بودنم در امر مطلق تحقق می بخشم و به آن تشخیص می دهم. فرض خدا همراه است با تحقق ابژه - بودن من. به بیان بهتر، من ابژه - بودنم برای خدا را واقعی تر از لافسه ام فرض می کنم؛ من وجودی از خود بیگانه دارم و کاری می کنم که آنچه را باید باشم از بیرون بیاموزم. این منشأ ترس در برابر خداست.<sup>۳۱</sup>

در نگاه سارتر، حضور فراگیر خدا که هیچ چیز از نگاهش دور نمی ماند، برای انسان غیرقابل تحمل است و او را به وحشت می اندازد. نگاه خدا هر چیزی را به یک ابژه تبدیل می کند. این ابژه شدن، هم مطلوب و هم نامطلوب است، زیرا انسان با از دست دادن سوبجکتیویته خود و تبدیل شدن به یک ابژه، از اضطراب رهایی پیدا کرده و به سکون و آرامش می رسد،

اما از سوی دیگر آزادی خود را از دست می‌دهد و به شیئی تبدیل می‌شود، اما به هر حال، حفظ آزادی اهمیت بیشتری دارد و انسان باید اضطراب‌ها را برای حفظ آزادی تحمل کرده و در مقابل «دیگری» بایستد.

سارتر در بحث برای حفظ آزادی انسان، مسئله‌کهن علم ازلی خدا و اختیار انسان را مطرح کرده و این دو را ناسازگار می‌شمارد. از نظر او معلوم واقع شدن به معنای از دست دادن سوبجکتیویته است. کسی که به ما علم پیدا می‌کند، ما را برده خود می‌سازد.<sup>۳۳</sup> یکی از عواملی که باعث می‌شود نگاه خدا آزادی انسان را سلب کند، این است که او با نگاه تیزبین خود، همه چیز را می‌بیند و به همه چیز علم دارد. او با علم مطلق خود هر حقیقتی را درباره من می‌داند و همه اعمالم را از ازل پیش‌بینی کرده است و من نمی‌توانم به گونه‌ای جز آنچه او به آن علم دارد، عمل کنم. شرط آزادی عمل انسان این است که رفتارش غیرقابل پیش‌بینی باشد و حتی خدا هم نداند او چه عملی را در آینده انجام خواهد داد. اما چشم خدا چشم آینده‌نگر و نگاه او سرمدی است و این نگاه سرمدی به انسان‌ها هویتی سرمدی می‌دهد. در این صورت، انسان باید همواره در پیکشف مقاصد ازلی خدا باشد تا بداند که چگونه رفتار کند.

یکی از نتایج این طرزتلقی، از دست رفتن مسئولیت بشری است. به این بیان که اگر من بدانم که اعمالم از قبل مشخص و معین است، دیگر خود را مسئول آنچه انجام می‌دهم، نمی‌دانم. در واقع، خدا مسئول عمل من است، زیرا او آن را برای من در نظر گرفته است. در چنین وضعیتی انسان خود را فاعل آزاد احساس نمی‌کند، بلکه ابزاری در دست‌های خدا می‌داند. از سوی دیگر، ایمان به خدای عالم مطلق که خیر و صلاح بندگانش را می‌داند و آن را می‌خواهد، باعث می‌شود که انسان در برابر فجایع بی‌تفاوت شود، زیرا آنها را ناشی از اراده خدا می‌داند. پذیرش خدای عالم مطلق به معنای پذیرش خدایی است که انسان را بهتر از خودش شناخته و صلاح او را بهتر از خودش می‌داند. بنابراین، هرچه او فرمان دهد انسان باید اطاعت کند. در این صورت:

شدن یک توهم است، زیرا شخص صرفاً از یک طرح از قبل موجود، پیروی می‌کند. او فکر می‌کند که با استفاده از آزادی خود، دست به ابداع می‌زند، اما در واقع «آزادی» صرفاً به طرحی تحقق می‌بخشد که در وجود شخص حک شده است.<sup>۳۴</sup>

براساس این اصول روشن می‌شود گفت که تئوری اخلاقی سارتر بر چهار عنصر کلیدی،

یعنی اومانیزم الحادی، فردگرایی، مسئولیت، و نادیده‌گرفتن «دیگری» به منظور حفظ آزادی مطلق فردی، مبتنی شده است، به گونه‌ای که هر فرد انسانی از عالم خاص خود بهره‌مند بوده و با انتخاب‌ها و رفتارهای خود، هویت وجودی خود را گام به گام به سمت خداشدن، خلق می‌کند. ارزش‌های اخلاقی با محوریت فرد انسان شکل می‌یابند و چیزی به عنوان ارزش مطلق وجود ندارد. در این نگرش، انسان همواره باید به خود توجه داشته و «دیگری» را کاملاً از سر راه خود کنار نهد.

### ۳. نقد مبانی و اندیشه سارتر در باب اخلاق

۱-۳. با انکار واجب‌الوجود و تکیه بر محوریت فرد انسان، امکان یافتن هرگونه ارزش مطلق از میان می‌رود و دیگر نمی‌توان ارزشی ماقبل تجربی در جهان یافت، از این‌رو، نوعی نگرش نسبی‌گرا در باب اخلاق حاکم خواهد شد و مشکلات اخلاق نسبی‌گرا را در پی خواهد داشت. برای مثال، هیچکس حق قضاوت و داوری در باب رفتار دیگران را نخواهد داشت، چراکه هر فردی تنها خود را بر حق خواهد دانست و... خود سارتر می‌گوید:

نبودن واجب‌الوجود در کنار آزادی مطلق انسان، امری راحت‌بخش نیست، زیرا با نبودن آن، امکان یافتن هرگونه ارزشی از میان می‌رود. نمی‌توان در این قلمرو، نیکی ماقبل‌تجربی یافت، زیرا دیگر معرفت نامحدود و کاملی وجود ندارد تا آن را در درون خود پیوردد؛ این آدمیان هستند که ارزش‌ها را می‌آفرینند و نیکی و بدی را به وجود می‌آورند.<sup>۳۴</sup>

به بیان دیگر، این نوع نگرش به اخلاق، نفی رئالیسم اخلاقی را در پی خواهد داشت، چه اینکه به سبب همین الحاد رادیکال که از آن یاد شد، بیرون از انسان هیچ ارزشی وجود ندارد که انسان براساس آن عمل کند. پس انسان باید ارزش‌های خود را نیز خلق کند. نگرش انسان‌شناختی سارتر و نیز تفسیرش از مفهوم آزادی، به معنای انکار وجود هرگونه ارزش اخلاقی مطلق و واقعی است. سارتر با خداناباوری رادیکال خود امکان ارائه هرگونه نظریه اخلاقی بر مبنای ارزش رئال را نفی می‌کند، چراکه در این صورت، تنها در عالم انسانی است که ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های اخلاقی معنا می‌یابند و بیرون از انسان و عالم انسانی هیچ‌گونه ارزش اخلاقی یافت نمی‌شود. به تعبیر ساده‌تر، براساس وجودشناسی سارتری، جهان، فی‌نفسه و صرف نظر از وجود انسان، فاقد هرگونه ساختار ارزشی و اخلاقی است. حال، در یک چنین جهان فاقد خدا و فاقد هرگونه ساختار و مبنای ارزشی و اخلاقی، چه چیز می‌تواند مبنای اخلاق و ارزش‌های اخلاقی و معیار صحت و سقم

کنش‌های اخلاقی آدمی قرار گیرد؟ سارتر، برحسب وجودشناسی خود، وجود هیچ گونه معیار عینی و مستقل از انسانی را برای ارزش‌های اخلاقی نمی‌شناسد و ارزش‌ها را یک‌سره حاصل انتخاب آزادانه آدمی می‌داند. در نظر او هیچ ملاک و معیار بیرونی یا از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد.<sup>۳۵</sup> او نه به وجود موجودی فراتر از عالم انسانی برای تعیین هرگونه اصل و مبنایی برای تعیین کنش و انتخاب آدمی قائل است و نه وجود هرگونه معنا و عینیتی را در ورای عالم انسانی می‌پذیرد و نه معتقد است که قانون اخلاقی الزام‌آورکلی و ارزش‌های مطلق وجود دارد.<sup>۳۶</sup>

تأکید سارتر به فردگرایی نیز از مویدهای این مطلب شمرده می‌شود، چراکه ایشان معنای جهان را بر فرد انسانی متکی می‌کند؛ به این صورت که در بیرون از عالم انسانی هیچ معنا و معیاری برای انتخاب وجود ندارد، از این‌رو، سارتر برای ارائه یک نظریه اخلاقی و تعیین معیاری برای کنش آدمی نمی‌تواند از بیرون از عالم انسانی بهره بگیرد. بنابراین، سارتر ناگزیر باید بکوشد که معیار و ارزش‌های خاص خود را از درون عالم انسانی بیرون بیاورد. از سوی دیگر، او معتقد است که انسان هیچ ماهیت از پیش تعیین شده‌ای ندارد. در نتیجه، سارتر نمی‌تواند نظریه اخلاقی خود را براساس ماهیت و طبیعت انسانی نیز سامان دهد. اگر در بیرون از فرد انسانی ملاکی برای عمل یافت نمی‌شود و در وجود انسانی نیز هیچ ویژگی و ماهیت از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد، پس چگونه می‌توان دست به انتخاب زد؟!

۲-۳. در نظر سارتر آزادی برای بشر، نوعی آزادی مطلق است، چه اینکه بشر به واسطه همین آزادی، جهان را شکل و معنا و ارزش می‌دهد. نه تنها بشر در موقعیت‌های اخلاقی مختلف به اختیار خود عمل می‌کند، بلکه ملاک و معیار ارزش اخلاقی عمل را نیز خودش وضع می‌کند. وصف اختیار در چنین معنای وسیع و مطلقی دشواری‌های زیادی را برای ارائه یک نظریه اخلاقی به بار می‌آورد، چراکه اگر آزادی و اختیار انسان، خود اساس ارزش‌های اخلاقی و ملاک و معیار آن قرار گیرد. آزادی و اختیار در معنای سارتری، معنای رایج خود را از دست می‌دهد، چراکه آزادی در معنای رایج خود در حوزه اخلاق به معنای مخیر بودن به انتخاب شقوق مختلف یک عمل است، اما در معنای سارتری آزادی به عنوان طراحی شقوق مختلف یک عمل و سپس ارزش‌گذاری این شقوق مختلف از درون خود و

در نهایت، انتخاب یکی از این شقوق برای عمل است. به زبان ساده‌تر، اگر بخواهیم با توجه به تعریف سارتر از آزادی، عمل آزادانه‌ای را توصیف کنیم باید بگوییم که عملی آزادانه است که فاعلش هنگام عمل، معنایی از جهان را وضع کند که در آن موقعیت و شقوق مختلف برای یک عمل موجود باشد و فاعل عمل، یکی از شقوق مختلف عمل را با توجه به وضع و جعل ارزش‌های دلخواهی انتخاب کند. در واقع با چنین توصیفی از آزادی، عمل آزادانه وقتی رخ می‌دهد که فاعلش از پیش، جهانی را که آن عمل در آن معنا می‌یابد، از هیچ خلق کرده باشد. البته روشن است که ارائه یک نظریه اخلاقی در چنین وضعیتی بی‌معنا و محال است. علاوه بر اینکه چنین وصف مطلق از آزادی و گریزناپذیری انسان از آن، به این معناست که انسان هر عملی را که انتخاب کرده و هر رفتاری را که انجام دهد برخاسته از اختیار و انتخاب آزادانه او بوده و چنین فرضی ناگزیر به دام نوعی آنارشیسم اخلاقی رادیکال سقوط می‌کند.

۳-۳. در حقیقت، این نوع نگرش به اخلاق، نقض کردن ارزش‌های اخلاقی است. یکی از مجاری مهم در باب معنا یافتن اخلاق و اجرا کردن رفتارهای اخلاقی، در تعاملات متقابل انسان‌ها با یکدیگر است، حال آنکه براساس نگرش سارتر انسان همواره باید در فکر نابودی «دیگری» باشد. سارتر می‌گوید:

آنچه برای من قابل ارزش است، دیگری هم از آن استفاده می‌کند، در حالیکه من کوشش می‌کنم خود را از تسلط دیگری خارج سازم، دیگری هم برای رها ساختن خود از تسلط من دست و پا می‌زند. در حالیکه سعی می‌کنم دیگری را اسیر خود سازم، دیگری هم در فکر اسیر ساختن من است و در هر حال، این مبارزه پیگیر بین من با دیگری و به عبارت دیگر، بین هستی من با هستی دیگری همیشه برقرار است.<sup>۳۷</sup>

سارتر مدعی است که تجربیاتی وجود دارد که ما در آن به گونه‌ای بی‌واسطه و تردیدناپذیر، وجود دیگری را درمی‌یابیم. یکی از این تجربیات، احساس شرم است. شرمندگی، تجربه‌ای است وجدانی و حالتی از وجدان است. شرم مانند تمام حالات وجدانینیز التفاتی است و راجع به متعلق، چراکه شرمداشتن، همواره شرمداشتن از چیزی است، و این متعلق شرم، خود «من» است. «من» از خود و آنچه هستم، شرم دارم. اما شرم، یک احساس درونی از خود، از آن جهت که تنها و پنهان هستم، نیست، تصور ساده شرم، مستلزم وجود یک ناظر بیگانه است. «شرم داشتن من از خود، در برابر کسی است، و از

خود چنان‌که در نظر دیگری می‌آیم، شرم‌نده‌ام».<sup>۳۸</sup> سارتر معتقد است که آنچه باعث احساس شرم می‌شود این نیست که از من فلان یا بهمان خطا سرزده باشد، بلکه این واقعیت است که من به منزله متعلق و موضوع فعل «دیگری» قرار گرفته‌ام. سارتر معتقد است که من وقتی متعلق نگاه دیگری قرار می‌گیرم، نگاه دیگری آزادی و لافسه بودن را از من می‌گیرد و با نگاهش عالم من را می‌قاپد و سعی دارد من را به شیء تبدیل کرده و تحت تملک و اسارت خود درآورد.<sup>۳۹</sup> من این احساس را دارم که به من نگاه می‌کنند.<sup>۴۰</sup> جمله معروف سارتر در نمایشنامه «درهای بسته» بیانگر همین وضعیت است که می‌گوید: «وجود دیگران برای آدمی جهنم است».<sup>۴۱</sup>

در نظر سارتر حضور دیگری برای لافسه به دوشکل اتفاق می‌افتد: یکی، حضور فیزیکی و دیگری، حضوری است که در ذهن لافسه پیدا می‌کند. بدیترتیب، دیگری همیشه برای لافسه حضور دارد. دیگری، فرهنگ، سنت و تاریخ لافسه را می‌سازد و از همین طریق می‌کوشد لافسه را به شیء تبدیل کند.<sup>۴۲</sup> با این تعبیر، دیگری، حضور گسترده و فراگیری در زندگی لافسه دارد و هیچ‌گاه او را به حال خود وانمی‌گذارد. هر تعبیر و تعریفی از انسان، و هر دستورالعمل دینی، اخلاقی، سیاسی و... به طور کلی هرچیز که بخواهد به انسان شکل داده یا عمل و انتخاب خاصی را بر او تحمیل کند، برآمده از نگاه دیگری است و باید نفی شود، از این‌رو، سارتر می‌نویسد:

نگاه، دل‌ها را می‌لرزاند، امید را به نومیدی و نومیدی را به امید تبدیل می‌کند ...  
نگاه، همچون جریان برق، سراپای انسان را می‌سوزاند و جرقه آن، قلب را از جریان باز می‌دارد.<sup>۴۳</sup>

در چنین نگرشی، «دیگری» به هیچ‌عنوان نمی‌تواند به منزله امری دلخواه و دوست‌داشتنی تلقی شود، بلکه خطری جدی در برابر موجودیت من، یعنی آزادی است. چنین توصیفی بشر را در نزاع بی‌پایانی در نظر گرفته است؛ نزاعی که هر یک از طرفین آن، خواهان غلبه بر دیگری و به بردگی کشیدن اوست. خود سارتر در این باب می‌گوید:

عشق برای عاشق یک نوع اسارت است که آزادی خود و دیگری را در آن نابود می‌سازد. با این تعبیر، عاشق در هر حال که باشد طالب آزادی معشوقش نیست، به دلیل آنکه عشق چیزی نیست که بتواند برای آزادی طرفین احترام قائل شود.<sup>۴۴</sup>

البته سارتر با تأکید بر عنصر آزادی، صرفاً از ما می‌خواهد که بپذیریم آزادی ما مستلزم آزادی دیگران نیز است،<sup>۴۵</sup> اما هیچ توجیهی برای این ادعای خویش ندارد، از این‌رو، در نگرش اخلاقی سارتر هیچ توجیهی برای رعایت حقوق دیگری و نیز احترام گذاشتن به او از جهت اخلاقی وجود ندارد.

نظریه‌های اخلاقی ناگزیر از این هستند که وضعیت ما را در مقایسه با دیگران مشخص کنند. اما آنچه از تئوری اخلاق سارتر در خصوص رابطه فرد انسانی با دیگری برمی‌آید، بسیار خشن و بی‌رحمانه است. در واقع، نظریه اخلاقی سارتر نوعی اخلاق زورگویانه را ترویج کرده و بیان می‌دارد که رابطه میان انسان‌ها باید خصمانه و عاری از هرگونه حسن نیت باشد. اگر هابز در نظریه سیاسی خود انسان را گرگ انسان معرفی می‌کرد، سارتر در نظریه اخلاقی خویش «دیگری» را جهنم می‌خواند. این جمله صرفاً بیانی احساسی و عاطفی درباره دیگران نیست، بلکه به گونه‌ای بی‌واسطه و مستقیم از مبانی اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتر حاصل می‌شود، چراکه دیگری به واسطه نگاهش، در فی‌نفسه کردن هستی لافسه من و به بردگی کشیدن من تلاش می‌کند.<sup>۴۶</sup>

بدین ترتیب، در جهانی که سارتر ترسیم می‌کند به هیچ عنوان امکان دوستی و سازش میان من و دیگری وجود ندارد و من و دیگری همواره در صدد به بردگی کشیدن یکدیگر هستیم. به بیان دیگر، هریک از ما در صدد است تا با نفی آزادی دیگری، آزادی خود را وسعت بخشیده، به انتخاب‌ها و خواسته‌های خود دست یابد. بی‌مورد نیست که اگر بگوییم نظریه اخلاقی سارتر انسان‌ها را تشویق به دشمنی، جنگ، حذف یا به بردگی کشیدن یکدیگر می‌کند، چراکه از یک‌سو، آزادی دیگری نافی و منحل آزادی من است و از سوی دیگر، به رسمیت شناختن دیگری و ایجاد صلح و دوستی با دیگری به معنای امکان شیء شدن و از دست دادن آزادی من است.

۳-۴. از نظر سارتر ملاک فعل ارزشمند اخلاقی، حفظ آزادی است. این ملاک، به سبب اینکه از هیچ نوع پشتوانه حقیقی بهره‌مند نیست، نوعی هرج و مرج و آشفتگی در اعمال اخلاقی را در پی خواهد داشت. نفی وجود هرگونه قاعده برای رفتار و کنش آدمی، انکار هرگونه جهت عقلانی برای انتخاب فرد، خداناباوری و سرانجام وانهادن تعیین ارزش‌ها به فرد و اراده انسانی، زمینه مناسبی را برای تفسیرهای آنارشیستی در حوزه اخلاق فراهم



می‌آورد. اگر تنها ملاک فرد برای رفتارش آن چیزی است که خود فرد به صورت آزادانه انتخاب می‌کند، چه دلیلی برای این وجود دارد که یک خرابکار ادعا نکند به وسیله انجام اعمال خرابکارانه‌اش سعی دارد که به آزادی خود احترام گذاشته، فعل ارزشمند اخلاقی انجام دهد؟ براساس مبانی اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتری، یک آنارشیست به سهولت می‌تواند نتیجه بگیرد که او حق دارد در مقابل دشمنانش از خود دفاع کند. براساس این استدلال، او به خود حق خواهد داد علیه همه نهادهای اجتماعی که آزادی‌اش را تهدید می‌کنند، دست به خرابکاری زده، تا از این طریق الگوهای تحمیلی نهادها را از اعتبار ساقط کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتر می‌تواند توجه مناسبی را برای شوریدن علیه بسیاری از نهادها و دستاوردهای بشری فراهم آورد.

۳-۵. در اندیشه‌های اخلاقی سارتر انسان به موجودی تبدیل می‌شود که از هرگونه هدف متعالی و کمال یا سعادت، تهی بوده و زندگی‌اش تنها برای رسیدن به مرگ در جریان است. خود سارتر می‌گوید: «من زندگی می‌کنم فقط برای اینکه بمیرم...».<sup>۴۷</sup> بی‌هدف بودن به بی‌معنا بودن رفتارهای اخلاقی منجر خواهد شد، در این صورت، انجام فعل اخلاقی یا غیراخلاقی خیلی فرقی با هم ندارند، چون مسیر خاصی برای سیر انسان تنظیم نشده است که در آن مسیر، عمل به ارزش‌های اخلاقی به ارتقای انسان منجر شود و نادیده گرفتن آنها به محرومیت انسان بینجامد.

درواقع، چگونگی نگرش سارتر به انسان و مسیری که او ارائه می‌دهد، به نوعی انسان این جهانیمتمهی می‌شود و اخلاق را از هرگونه منبع ماورایی تهی می‌سازد. براساس اندیشه سارتر اصلاً خداوند معنایی نخواهد داشت و هر انسانی خدای خودش خواهد بود. غایت بنفسه بودن و خودبنیادی انسان باعث می‌شود تا انسان، خود را خالق مستقل بداند، از این‌رو، در نظر سارتر، انسان هرچه بیشتر آفرینش‌گری کند، احساس استقلال بیشتری خواهد داشت. «انسان باید جوهر خاص خودش را خودش بیافریند؛ یعنی کم‌رویی، پررویی، درستی، نادرستی و... را باید خودش در خودش خلق کند».<sup>۴۸</sup>

۳-۶. سارتر از یک طرف مدعی است که «هیچ‌یک از مکتب‌های اخلاقی که به کلیات می‌پردازند، نمی‌توانند به ما بگویند که چه باید کرد. در راه‌های جهانی نشانه و علامتی نیست و اگر نشانه‌ای می‌باشد تعبیر و تفسیر آن بر عهده خود انسان است».<sup>۴۹</sup> خود وی نیز

به ادعای خود، هیچ‌نوع قاعده‌کلی برای رفتار ارائه نمی‌دهد و معتقد است که امکان ندارد قانون مطلق وجود داشته باشد.<sup>۵۰</sup> در عین حال، او ناخواسته اصل آزادی را به منزله معیار کلی خیر اخلاقی تلقی کرده است. او آزادی را تا سرحد معیار فعل اخلاقی ارتقایی بخشید و البته برای این مدعای خویش هیچ‌گونه دلیلی ارائه نمی‌دهد.

نکته دیگر اینکه خود این اصل آزادی مطلق را هم که سارتر ارائه می‌کند، در مرحله اجرا کارایی ندارد. این مسئله‌که انسان ضمن بهره‌مند بودن از آزادی مطلق، براساس کدام معیار و ضابطه باید دست به انتخاب بزند تا رفتار او معنا داشته و در پی هدفی باشد، نزد سارتر جواب قانع‌کننده‌ای ندارد. انسان باید برای انتخاب رفتار خود، معیاری داشته باشد تا با الگو قرار دادن آن، از میان صدها گزینه رفتاری، انتخاب مطلوب را انجام دهد و گرنه فرد یا باید به گونه تصادفی دست به انتخاب زند و یا اینکه سرگردان بماند.

۳-۷. در اندیشه سارتر نه تنها خدا یا ناظر آرمانی به عنوان ضامن ارزش‌های اخلاقی وجود ندارد، بلکه ارزش‌های اخلاقی هرگونه پشتوانه [وجودشناختی] اونتولوژیک را از دستخواهند داد. سارتر، تئوری اخلاقی خود را بدون اتکا به متافیزیک و دین بنا کرده است و این به نوعی، تهی ساختن اخلاق از پشتوانه ضمانتی در باب اجرا کردن ارزش‌های اخلاقی است.

### نتیجه‌گیری

با بررسی مبانی اندیشه‌های سارتر در باب اخلاق دریافتیم که تئوری اخلاق اگزیستانسیالیستی سارتر غیرقابل توجیه بوده و با کاستی‌ها، ناسازگاری‌ها و مشکلات درونی روبه‌روست. این پژوهش نشان می‌دهد که اندیشه‌های اخلاقی سارتر به سبب اتخاذ مبانی اومانیستی الحادی و قائل‌شدن به آزادی مطلق برای فرد انسان، به انکار رئالیسم اخلاقی، ترویج نوعی آنارشیسم اخلاقی و بی‌معنا شدن اخلاق منجر می‌شود. همچنین در این نگرش به علت اینکه حفظ آزادی تنها ملاک اخلاقی بودن افعال می‌گردد، حرمت انسان‌های دیگر در تعاملات اجتماعی نادیده گرفته شده و معادلات اخلاقی در روابط اجتماعی به اموری ضد اخلاق بدل خواهد شد. سارتر در واقع، موضوع اخلاق را که در روابط بین انسان‌ها و نیز رابطه بین انسان و خدا ظهور قابل توجهی می‌یابد، با انکار خدا و بی‌حرمتی به «دیگری» از بین برده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Howells, Cristina, *Sartre*, IX to XVI.

۲. Feadrick Copeleston, *A history of philosophy*, p. ۳۷۲.

۳. Ibid.

۴. فردریک کاپلستون، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، ص ۱۶۴.

۵. همان، ص ۱۷۰.

۶. ژان پل سارتر، *اگزستانسیالیسم و اصالت بشر*، ترجمه مصطفی رحیمی، ص ۴۰.

۷. لوین و دیگران، *فلسفه یا پژوهش حقیقت*، ترجمه جلال الدین مجتبی، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۸. ژان پل سارتر، همان، ص ۴۶-۶۵.

۹. لوین و دیگران، همان.

۱۰. هرولد جان بلاکهام، *شش متفکر اگزستانسیالیسم*، ترجمه محسن حکیمی، ص ۱۷۶-۱۷۱.

۱۱. همان، ص ۱۹۶-۱۹۵.

۱۲. همان، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۱۳. همان، ص ۲۵۲.

۱۴. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، از فیثته تا نیچه، ترجمه داریوش آشوری، ج ۷، ص ۲۹۱-۲۹۳.

۱۵. ژان پل سارتر، همان، ص ۸۰.

۱۶. همان، ص ۸۰.

۱۷. همان.

۱۸. فردریک کاپلستون، *فلسفه معاصر*، همان، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۱۹. موریس کورنستن، *ژان پل سارتر*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، ص ۷۵.

۲۰. ژان پل سارتر، همان، ص ۶۷.

۲۱. همان، ص ۴۰.

۲۲. هنری توماس، *بزرگان فلاسفه*، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۲۳۱.

۲۳. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، امیر جلال الدین اعلم، ج ۵، ص ۴۴۷.

۲۴. هرولد جان بلاکهام، همان، ص ۲۱۴.

۲۵. ت. ز. لاین، *از سقراط تا سارتر*، ترجمه پرویز بابایی، ص ۴۶۰.

۲۶. ماتیوز اریک، *فلسفه فرانسه در قرن ۲۰*، ترجمه محسن حکیمی، ص ۹.

۲۷. Thomas King, *Sartre and the Sacred*, p. ۶۲.

۲۸. Ibid, p ۵۷۴.

۲۹. ژان پل سارتر، *هستی و نیستی*، ترجمه عنایت الله شکیباپور، ص ۳۰۹.

۳۰. Sartre, op.cit, p ۲۳۲.

۳۱. Frederick Kington, *French Existentialism: A Christian Critique*, p. ۲۹۰.

۳۲. Ibid, p. ۹۹.

۳۳. Marcel Neusch, *The Sources of Modern Atheism*, tr. Matthew J. O'Connell, p. ۱۴۹.

۳۴. سارتر، همان، ص ۳۹.

۳۵. Sartre, Op.cit, p: ۵۴۸.

۳۶. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۹، ص ۲۴۷.

۳۷. سارتر، همان، ص ۳۰۹.

۳۸. Sartre, Op.cit, P.۲۶۶.

۳۹. Ibid, P.۳۱۹.

۴۰. ژان وال روژه ورنو، پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، ص ۲۷۵.

۴۱. ژان پل سارتر، مرده‌های بی‌کفن و دفن، خلوتگاه، مگس‌ها، ص ۱۷۳.

۴۲. همان، هستی و نیستی، همان، ص ۳۰۹.

۴۳. همان، ص ۳۲۱.

۴۴. همان، ص ۳۱۵.

۴۵. ژان پل سارتر، انگریستانسیالیسم و اصالت بشر، همان، ص ۳۱.

۴۶. Sartre, op.cit, P.:۳۱۹..

۴۷. هنری توماس، همان، ص ۲۱۷.

۴۸. پل فولکیه، انگریستانسیالیسم، ترجمه ایرج پوریافر، ص ۶۸.

۴۹. سارتر، همان، ص ۴۶.

۵۰. Sartre, op.cit, P.۵۴۸.



## منابع

- بلاکهام، هرولدجان، *شش متفکر انگلیستانسیالیسم*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز، ۱۳۸۲.
- روژه ورنو، ژان وال و دیگران، *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، ترجمه یحیی مهدوی، چ دوم، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۷.
- سارتر، ژان پل، *مرده های بی کفن و دفن، خلوتگاه، مگس‌ها*، ترجمه آذر صدیق، تهران، جامی، ۱۳۸۷.
- ، *انگلیستانسیالیسم و اصالت بشر*، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، مروارید، ۱۳۵۵.
- ، *هستی و نیستی*، ترجمه عنایت الله شکیباپور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- ، *فولکیه، پل، انگلیستانسیالیسم*، ترجمه ایرج پوریافر، اصفهان تأیید اصفهان، ۱۳۳۲.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، علمی و فرهنگی / سروش، ۱۳۸۴، ج ۵.
- ، *تاریخ فلسفه*، مترجمان عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، ج ۹.
- ، *تاریخ فلسفه*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، ج ۷.
- ، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، زوار، ۱۳۸۴.
- ، *لاوین، ت.ز. از سقراط تا سارتر*، ترجمه پرویز بابایی، تهران، نگاه، ۱۳۸۷.
- لوین و دیگران، *فلسفه یا پژوهش حقیقت*، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶.
- ماتیوز، اریک، *فلسفه فرانسه در قرن ۲۰*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
- موریس، کرنستن، *ژان پل سارتر*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
- هنری توماس، *بزرگان فلاسفه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- Copeleston, Fredrick, *A history of philosophy*, vol ۹, (Sarter & Marxism), London, search press.
- King, Thomas, *Sartre and the Sacred*, Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۷۴.
- Neusch, Marcel, *the Sources of Modern Atheism*, tr. Matthew J. O'Connell, New York: Paulist Press, ۱۹۸۲.
- Kingston, Frederick, *French Existentialism: A Christian Critique*, London: Oxford University Press, ۱۹۶۱.
- Sartre, Jean-Paul, *Being and Nothingness; an Essay on Phenomenological Ontology*, tr. Hazel Barnes, London: Methuen, ۱۹۵۷.



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې  
پرتال جامع علمون انساني